

آکاکی تسه رتلی (۱)

بمناسبت یکصد و بیستین سال تولد

اشعار «سولیکو» (۲) و «تسیتسی ناتلا» (۳) «کرم شب تاب» که مدت
هفتاد و یک سال در گرجستان جنبه ملی کسب کرده است، در فواصل دور، دو آن سوی
کوه های عظیم و پر برف قفقاز بعنوان آوازه های عامه مردم با آهنگ دلنشین

خوانده میشود. سراینده این اشعار
و بسیاری اشعار لیریک و مینهن پرستانه
دیگر شاعر کلاسیک محبوب گرجستان
و رجل نامدار اجتماعی نیمه دوم سده
۱۹ و اوایل سده ۲۰ «آکاکی تسه رتلی»
است.

«تسه رتلی» یا چنانکه مردم
گرجستان از فرط محبت و احترام او را
بنامند «آکاکی» در سال ۱۸۴۰
در ده استخوتوری (۴) در گرجستان
غربی بسا بعرصه وجود گذاشت.
نمبرده از خاندان امیران آن سامان
بود.
بر طبق رسوم و عادات کهن «آکاکی»

شیرخوار را بدایه ای از اهل روستای
ساوانه (۵) سپردند تا وی را پرورش بدهد و نامبرده تا سن شش سالگی
در میان روستایمان ساده و با اطفال آنان بزرگ میشد. شاعر نامدار بعدها
خاطرات خود را چنین شرح داده است :



۱ - Akaky Tsereteli - ۲ Souliko - ۳ Tsitsinatela
۴ - Skhvitori - ۵ Savaneh

« . . . در پنج شش سالگی من بخوبی میدانستم که چطور باید از دامها
و طایر مراقبت کرد ، چگونه ناهار و شام بخت . من درست میدانستم که چه
رنگ و چطور زمین را شخم میکنند ، بذرمیاشند ، درو میکنند و چیزهای دیگر
. . . باید اعتراف کنم که اگر در وجود من چیز نیکی و اثری از مهربانی مانده
است مسلماً و اصولاً در نتیجه آن است ، که مرابه ده داده بودند و من با فرزندانی
روستائیان رشد و پرورش یافته ام . »

شاعر مزبور تا آخر عمرش علاقه و محبت عمیق نسبت به دایه خود و
روستائیان ابراز می داشت و همیشه در همه جا ، چه در اشعارش و چه در زندگی
اجتماعی خود ، از زارعین و مردم ساده دفاع و حمایت میکرد .

وقتی که « آکاکی » شش ساله را از خانواده روستائی بخانه پدری
آوردند ، مدت مدیدی نمیتوانست بقواعد و نظامات تدبیری فتودالی خانه پدرش
عادت کند . آن وضع و ترتیب برای او نامفهوم ، بیگانه و وحشیانه بود .

در سال ۱۸۵۲ « آکاکی » به دبیرستان ادبی شهر کوتائیسی (۱) فرستاده
شد . ولی در سال ۱۸۵۹ ، چهار ماه قبل از تمام کردن دبیرستان ، وی از آن شهر
عازم پتر بورگ شد و در آنجا وارد دانشکده زبان های خاوری دانشگاه گردید .
در آن سالها دانشجویان در پتر بورگ ، از جمله دانشجویان گرجی ، شیفته
و پیرو آرمان های مبارزه اجتماعی بودند ، که در صفحات مجله « معاصر » تصریح
و توضیح میشود . آن مطالب و افکار در ترکیب جهانی « آکاکی » نقش
مهمی ایفاء کرد .

وی در سال ۱۸۶۲ آخرین امتحانات دانشکده را داد و بعد از چندی
در نشنامه خود را بضمون « درباره ابتکاری و جالب بودن منظومه دلاور پوست
پیربوش روستا ولی » تقدیم کرد . برای این اثر ارزش عالی قابل شدند ، لیکن
دیپلم باو ندادند ، زیرا گواهینامه تمام کردن دبیرستان را نداشت .

بزودی « آکاکی » به زادگاهش برگشت و در خانه پدری خود اقامت
کرد . لیکن او هیچ دوست نداشت زیاد در محلی بماند و اما سفرهای طولانی
بشهرها و دیه های گرجستان میکرد . وی همیشه با مردم محشور بود و آداب و
عادات زندگی مردم زحمتکش را بنحوی عمیق و دقیق بررسی میکرد و مسی
آموخت و بافکار و آرزوهای قلبی آنان پی میبرد .

« آکاکی » فعالیت ادبی خود را از زمانی که دانش آموز دبیرستانی بود

آغاز نهاد و در سال ۱۸۵۸ در مجله «تسیکاری» شعر ترجمه عالی شعر «شاخه‌ای از فلسطین» اثر میخائیل لرمونتوف را منتشر ساخت.

پس از آنکه در همان مجله شعر بسیار خوب و جالب «نامحرمانه» وی که بزبان ملی سروده بود انتشار یافت. این شعر فوراً در میان خوانندگان روزنامه شهرت و محبوبیت خاصی کسب کرد.

این شاعر در سالهای دانشجوئی اشعار زیادی سروده که از آن میان «آواز دروگران»، «وصیت زارع»، «لالامی ایبه رتین» از لحاظ سلاست و روانی، لیریک بودن و عمق مفاد مقام نمایانی دارد. اشعار او را در زوایای گرجستان میخواندند و از بر میگرداند، زیرا از آن اشعار اعتراض خشمگین بر ضد سازمان برده‌داری بگوش هوش مردم میرسد.

اشعار او از لحاظ لطافت و خوش آهنگی، سادگی و پرمغز و معنی بودن همه را متحیر میکرد و این صفات به تمام معنی کلام مختص اشعار ملی است. لیکن در همان چینی که مردم و معارف ترقیخواه ظهور این شاعر بزرگ را باوجد و شغف حسن استقبال کردند، این امر بسلیقه طرفداران مشی کهنه پرستانه کلیسایی در ادبیات خوش آیند نبود.

مثلاً «یفیم» (۱) رئیس کاهنان چنین نوشته بود:

«قریحه شاعری تو را تقدیس میکنم، مانند فرزندانم تو را سوگند میدهم که این قبیل اشعار را بزبان مردم عوام ننویس. در این مورد سبک عالی لازم است ولی تو از زبان حقیر روستائی استفاده میکنی. این موضوع بالاخص از این لحاظ خطرناک است که اشعار تو بعضی اینک پدیدار میگردد در دل همه می‌نشیند و آنچه سروده‌ای با آواز میخوانند. مخصوصاً زن‌ها آن‌ها را بیشتر می‌خوانند و اگر آن‌ها این زبان تو را فراگیرند و سبک عالی زبان قدیمی گرجی را فراموش کنند، نتیجه چه خواهد شد».

لیکن شاعر به پندهای «صاحبان نفوذ و صلاحیت» خیلی کم اعتنا میکرد. «آکاکی» به ندای مردم گوش میداد و راه خلافت خود را تعقیب مینمود و برای ملی نمودن شعر و ادبیات مبارزه میکرد. در اشعار وی اثری از تقلید از قدما و بکار بردن کلمات و اصطلاحات مهجور کهنه، که از خصوصیات اکثر شاعران آن زمان بود، دیده نمیشد. اشعار آکاکی احساسات عالی را بر مردم تلقین میکرد و ادراک ملی و اجتماعی آنان را بر میانگیخت. مردم را بر راستی و درستی دعوت میکرد و ندای آزادی میداد. این افکار و احساسات مبین

پرستانه شاعر نامدار، که در اشعار دل انگیز بیان می‌شد، در مغز و دل ملت نفیسیست و در تمام گرجستان ریشه‌های عمیق می‌گذاشت.

سبک غنایی شاعر چنان در زندگانی معنوی ملت نفوذ ژرف یافت، که گویی این اشعار قبل از تولد او هم در گرجستان وجود داشته‌است. زندگی شخصی شاعر هم جنبه و حالت کامل ملی داشت. نامبرده دائماً در میان مردم زحمتکش بزم میبرد و از قبول خدمات دولتی بکلی گریزان بود. شاید او در میان ادیبان گرجستان ادیب منحصر بفردی بود که شعر و ادب را شغل و حرفه خود نمرده بود.

وی آواز شاعرانه و وعظ بلباس شعر را برای سعادت ملت هدف اصلی زندگی خود قرار داده، زحمت شاعر را بتمام معنی کلام مبدل بکار و خدمت ملی کرده بود. در نظر و تصور ملت، آکاکی و شاعری، آکاکی و شعر سرانی مترادف یکدیگر بود. ملت گرجی برای ذوق و استعداد فوق العاده و ملی بودن اشعار آکاکی، با محبت و علاقه لقب «بلبل گرجستان» را باو داده بود.

از سال ۱۸۶۰ بی‌عدد در گرجستان هیچ مجله و روزنامه‌ای منتشر نمیشد که آکاکی با آن همکاری نمی‌کرد. شاعر نامدار در تمام رشته‌های زندگی و فرهنگ و مدنی گرجستان فعالیت اجتماعی زیاد می‌کرد. نامبرده یکی از مؤجدین «انجمن تعمیم سواد در میان گرجیها» بود. در سال ۱۸۷۹ در شهر تفلیس نشأت دراماتیک دائمی گرجی با شرکت جدی و فعالیت وی بوجود آمد.

صفات مردم دوستی و آزاد منشی شاعر در آن زمان موجب گرفتاری‌ها و آزارهایی برای او میشد. مثلاً قطعه‌ای، که وی بنام «بهار» سروده، در روزنامه «دروپا» ۱ «زمان» درج شده بود و فوراً مردم آن را حسن استقبال کرده بودند. مورد اعتراض قرار گرفت و پرونده‌ای برایش ساخته، شاعر را بداد گناه کشیدند. بنظر آن‌ها این شعر بمناسبت رسیدن خبر قتل امپراتور «آلکساندر دوم» از یتر بورگ سروده شده بود. بنابراین آکاکی «کم مانده بود او را به سیبری تبعید کنند».

مضمون شعر چنین است:

بهار

پرستویی بتندی بال خود را

دمی بر پشجره سائید امروز.

همه مرغان بشادی می سرودند :

« بهار آمد! بهاری بس دل افروز! »

امیدی در دلم جنبید ، مسرور
کنار پنجره رفتم . . . طبیعت

دگر گون جلوه ای بنمود ، دنیا

برنگ و بوی نو بگرفت زینت .

امیدم از جوانی کسب قدرت

نمود و گفت با دل : گشت آغاز .

بهار آمد ، از آن نیروی مجهول

دمید اندر وجودم ، گفت پسر از .

بخود گفتم : « شود تعبیر رؤیا ! »

نوید خوش ز فردا داد دنیا . . .

شمر «خنجر» اوهم ، که دعوت سباززه با دشمنان میهن میکند، ما تـد

صلای جنگ است :

خنجر

دوست میدارم تو را من ، خنجرم ،

ای خراسانی رفیق با وفا .

ما بتو امید بسته ، ز آنکه تو -

راست بشکافی دل خصم دغا .

پژوهشگاه ملی زبان و مطالعات عربی

چون کنم عربان درخشان بیکرت ،

تیز بران ، پاک از زنگت کنم .

یار ملت باشی و خدمت گذار ،

وا رهانی مستندان از ستم

ناکهان چون خور درخشد بقیات ،

خنجر بران ، یگانه حق ستان .

دوستی با آهنین بازو یلان

یار پولادین دلانی در جهان !

اشعار لیریک، کاکاکی که شهرت و افتخار شاعر ملی را برای وی بوجود آورده است، دارای این خصوصیات و کیفیات است، که با آرمانهای نیک اشباع گردیده، از لحاظ تمایها غنی و فوق العاده خوش آهنگ است.

این شاعر موضوع آزادی میهن و تحصیل زندگی سعادت مندان را با ملت خود و تیروی پایان ناپذیر و اراده خلل ناپذیر آن ربط میدهد. ارمان های آزادیخواهانه خود را با قدرت خاصی در منظومه های تاریخی «تورنیکه اریستووی» ۱۸۸۴ «حکایت کیکولا» ۱۸۸۹، «پانارا کاکخی» ۱۸۹۰، «نانتلا» ۱۹۰۰ بیان کرده است. داستان هالی «باشی آچوکی»؛ او نیز بهمین مضمون نوشته شده است.

آکاکاکی در آثار خود برای تقلید دلیری و شهامت ملت بخاطر مبارزه آزادیخواهانه آینده از مثالهای تاریخی استفاده میکرد.

اظهارات خود آکاکاکی بهتر از همه احساسات میهن پرستانه او را بیان مینماید:

«قبل از هر چیز من گرجی هستم، چون گرجی متولد شده ام، ولی این دلیل این نیست، که من «شوی نیست» باشم. که قصد داشته باشم خوشبختی ملت خود را بر بدبختی ملت دیگر پایه گذاری و بنا کنم. آرزوی من عبارت است از سعادت ملتها که میتنی بر دوستی متقابل باشد».

وی در تمام فعالیت اشتکاری و اجتماعی خود از این اصول پیروی می کرد.

تمام اشعار رسا و نوید بخش او حاکی از ایمان به آزادی و برادری ملتها است:

همی بینم، تو گوئی من از برجی
 وطن چون گلستانی گشته زیبا .
 همی بینم بهشتی - یاسمن بار ،
 بگوشم میرسد از بلبل آوا .

شناور اختران در عرش گویند:

«شده آزاد این ملک سر افراز !

غم و اندوه طی گردیده، اکنون

دمیده در وطن خورشید نو باز .



همی بینم، که ملت ها بشادی

برادر وار وحدت خواه هستند .

شاعر مزبور ادیبان کلاسیک روس را محترم میداشت و برای آنها ارج بسیار قائل بود . او با «گ . سوندوکیان» نماینده نویسنده دوست بود ، مناسبات او با میرزا فتحعلی آخوندوف نیز بسیار صمیمانه و باوقارانه بود . آکاکی علاقه خاصی به آثار «تاراس شفنیچکوف» شاعر نامی او کرامین و «آدام میتسکه و بیچ» ادیب لهستانی داشت . علت آن هم مشخص است : میهن پرستی با حرارت آنان ، عشق و ایمان بی حد و حصر آنها بملت خود ، انکار و احساسات آن شاعر گرجی و علائق و امیال او برای ملت و میهن خود انچنانس کامل داشت .

در سال ۱۹۰۸ در تمام گرجستان پنجاهمین سالگرد فعالیت ادبی آکاکی بھرزی باشکوه تجلیل و جشن گرفته شد .

در سال ۱۹۱۲ هنگام مسافرت وی به پتر بورگ و مسکو ، شاعر نامدار با راجد و شغف از طرف جامعه پیشرو روس مورد استقبال واقع شد . این «بلبل گرجستان» تا آخرین روز زندگی قلم را از دست نگذاشت . آخرین منظومه وی بنام «چنگ» که بمناسبت جنگ اول جهانی شروع به سرودن آن کرده بود ، ناتمام ماند .

آکاکی در تاریخ ۲۶ ژانویه سال ۱۹۱۵ در سن ۷۵ سالگی در زادگاهش درگذشت . بیش از صد هزار نفر آکاکی محبوب خود را با آخرین سفر وی - با آرامگاه نویسنده گان گرجستان در کوه متاتسیندا (۱) در شهر تفلیس تشییع کردند .

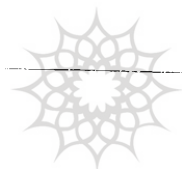
شاعر به آینده درخشان میهنش ایمان راسخ داشت ، ولی فقط شش سال قبل از ۱۹۲۱ یعنی فرارسیدن «روز گادشادی» و بر آورده شدن آرزویش درگذشت . در آن زمان بود که در تاریخ چندین سده ای ملت گرجستان شاهراه نازه ای برای زندگی سعادت مندانه ای گشوده شد ، که مدت های مدید در انتظار آن بودند . چیزی را که «بلبل گرجستان» آرزو میکرد ، تحقق یافت .

اشعار و ترانه های آکاکی اکنون هم سامه رانوازش میدهد و مشوق تانک پروران کاخه تیا ، پولاد ریزان روستاوی ، دامپروران کوه های پربرف

قفقاز، چایکاران ساحل دریای سیاه، اتومبیل سازان شهر کوتایسی و دانشمندان جمهوری گرجستان است.

ملل گرجی و ملل جمهوری‌های برادر وار اکنون بطرزی با شکوه یکصد و بیستین سالگرد روز تولد آن شاعر محبوب گرجستان را تجلیل مینمایند. میهن آکاکی و ملت او هم‌رگز ندای رسا و دلنواز آن شاعر را که نامش از کودکی در قلب هر فرد گرجی نقش بسته است، فراموش نخواهند کرد.

ترجمه: رضا آذرخشی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

ترازاهای چهارمی

سرداهم دو صد فرسنگ باشه

بسینه میروم گر تنگ باشه

اگر دلبر بمن بکرنگ باشه

اگر یایم زنده تا حد زانو



اگر کانر شوی آیم بدینت

شوم آب و بیایم در زمینت

گرد آورنده: ع. دستغیب

بقر بون دو زلف کهر چینت

اگر لاله شوی صحرای برومی